



محمود امینسالار

(لوس آنجلس)

اصطلاحات فرهنگ مردم در زبان فارسی*

پیش سخن

در دهه اخیر علم فولکلور یا «فرهنگ عامه» در ایران مورد توجه بسیاری از فضلا قرار گرفته و مقالات و کتب متعددی درین باب منتشر شده است. تقریباً همه این مقالات و کتب - با استثناءهای اندک - بیشتر به جمع‌آوری مواد فرهنگ عامه مربوط بوده جنبه تئوریک یا تحلیلی یا حتی توصیف‌مند جمع‌آوری

* آینده - این مقاله در بخش عقاید و آراء چاپ می‌شود، زیرا آینده بعضی از نکات آنرا قابل بحث می‌داند. امیدست نظرهای دیگرهم برسد و چاپ بکنیم.

۱- ایران‌شناس انگلیسی آقای الول ساتن (Elwell - Sutton) که بتازگی درگذشت در مقاله کوتاه و ارزنده‌ای تاریخچه مفیدی از جمع‌آوری حکایات ایرانی بدست می‌دهد. نک:

L. P. Elwell - Sutton. 1982. "Collecting Folwtales in Iran," Folklore. Vol. 93, No. 1, pp. 98-104.

آقای سید ابوالقاسم انجوی شیرازی هم که بحق باید از پیش‌کسوتان جمع‌آوری فولکلور ایران بطریق علمی شناخته گردد در مقدمه جلد اول یکی از آثار خود تاریخ مفید و کوتاهی ازین فعالیت‌ها نوشته است. نک: سید ابوالقاسم انجوی شیرازی ۱۹۷۸ گل به‌صنوبر چه‌کرد. قصه‌های ایرانی. جلد اول - بخش اول تهران: امیرکبیر. مقدمه صفحه هفده به‌بعد.

متأسفانه دسترسی به کتب و مقالات فارسی که درباره فولکلور نوشته شده است از بعد از انقلاب اسلامی بسیار مشکل شده است و کتابخانه‌های این حدود و ثغور از لحاظ دستیابی به این‌گونه نوشته‌ها به‌اشکال برخوردند. بهمین دلیل نگارنده از کارهای جدیدی که درین زمینه صورت گرفته است مطلع نیست و گرنه مطمئن است که محققینی مانند محمود کثیرائی یا ابراهیم شکورزاده و دیگران درین چند ساله بیکار ننشسته‌اند اما افسوس که دست‌یافتن به کتب و مقالات اینان باوضع فعلی کتابخانه‌های آمریکا باسانی مقدور نیست.

راهم ندارد^۲. بنظر نگارنده لازم است که متخصصین فن فولکلور در ایران کم کم به تجزیه و تحلیل و مطالعه مطالبی که تاکنون گردآوری شده است روی آورند و در مقالاتی بزبان فارسی اصول تئوریک این فن را که در غرب پیشرفت شایانی کرده است مورد بحث و تدقیق قرار دهند. بدیهی است که هر رشته‌ای از علوم به اصطلاحات و واژگان مخصوص نیازمند است تا بتواند بوسیله این اصطلاحات و واژگان موضوع و مطلب مخصوص خود را طبقه‌بندی کند و مورد مطالعه قرار دهد. تاکنون چنین اصطلاحاتی برای علم فولکلور در ایران وضع نشده است. بنابراین نگارنده قصد دارد که از طریق این مقاله چند پیشنهاد خود را درباره اصطلاحات علمی فولکلور در فارسی بمعرض قضاوت و بحث اساتید فن گذاشته ازیشان استفتائی بعمل آورد تا بلکه باب بحث و مناظره درین زمینه گشوده شود.

چنانکه آقای سید ابوالقاسم انجوی شیرازی ذکر کرده‌اند برای مطالعه «فرهنگ عامه» جمع‌آوری مواد این فرهنگ قدم اول است و هر نوع تجزیه و تحلیلی باید به بعد از جمع‌آوری این مواد موقوف گردد^۳. بسیاری از علمای بزرگ فولکلور در غرب نیز به این اصل مورث قبول آقای انجوی معتقدند. از میان این عده میتوان از استیث تامسون (Stith Thompson) فولکلوریست بزرگ آمریکائی نام برد^۴. با آنکه این عقیده بطور کلی منطقی است اما انتقاداتی هم بر آن وارد است که نگارنده یک مورد آنرا متذکر می‌شود. و آن این است که: فولکلور یا فرهنگ عامه روز بروز در حال تغییر و تبدیل و خلاصه آفریده شدن است زیرا رسوم و عادات و حکایات و غیره که مجموعه دانستنیهای خلق را تشکیل میدهد مخلوق ذهن انسانی و فرهنگ انسانی است. ذهن و فرهنگ انسان هم به هیچ عنوان حالت خمود و رکود ندارد و دائماً در حال خلاقیت است. پس فولکلور هم دائماً در حال آفریده شدن است. اگر حکایات با ضرب‌المثل‌ها، یا رسومی از دست می‌رود حکایات، ضرب‌المثل‌ها، و رسوم جدیدی جای‌آنها را می‌گیرد. پس تا انسان هست آفرینش فولکلور هم ادامه دارد. بنابراین جمع‌آوری کامل و شامل کلیه مواد فرهنگ عامه به هیچ روی مقدور نیست زیرا این مواد کمیت ثابت و معینی

۲- از میان استثناءها میتوان جزوه آقای انجوی را که خودشان به آن اشاره می‌کنند نام برد. متأسفانه نام و نشان این جزوه را در منبعی که در دسترس نویسنده است بدست ندادند. نک: سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، ۱۳۵۳، قصه‌های ایرانی جلد دوم. تهران: امیرکبیر ص. دوازده مقدمه. و مقاله خانم آدرین بولون نک: آدرین بولون، ۱۳۵۱ - «اسلوب علمی تنظیم مواد قصه‌های عامیانه»، سخن، دوره ۲۱ - ش ۱۲ - صص: ۱۱۵۹-۱۱۷۱. و البته یادداشت‌های مرحوم صادق هدایت درین باره که در نوشته‌های پراکنده او به چاپ رسیده است.

۳- سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، ۱۳۵۳، قصه‌های ایرانی. تهران: امیرکبیر مقدمه: ص: یازده. آقای انجوی همین عقیده را باردیگر در مقدمه کتاب زمستان خود نیز ذکر می‌کنند. نک: زمستان (چشما و آداب و معتقدات) تهران: امیرکبیر. جلد دوم، ۱۳۵۴. مقدمه، ص: دوازده.

4- Smith Thompson. 1971 "Myth & Folktale," Myth A Symposium. ed. T.A. Sebeok. Bloomington: University of Indiana Press. pp. 169-180

مخصوصاً صفحه ۱۷۷ این مقاله. باید دانست که این کتاب اولین بار در سال ۱۹۵۵ بچاپ رسید.

ندارد. در این صورت یا باید زمانی معین شود که تجزیه و تحلیل فولکلور بدان زمان موکول گردد (مثلاً بگوئیم پس از پنج یا ده یا صد سال کوشش در جمع‌آوری مواد فولکلوریک، کار تجزیه و تحلیل را آغاز خواهیم کرد) یا جمع‌آوری مقدار معینی از این مواد (مثلاً ده یا صد یا هزار جلد) را نقطه آغاز کار تحلیلی و ثنوریک قرار دهیم. تا بحال مقدار معتابهی از مواد فولکلوریک جمع‌آوری شده است که خود آقای انجوی مجموعه آنها را به‌دویست و پنجاه جلد تخمین می‌زنند.

پیش از اینکه به ارائه پیشنهادهاى خود درباره اصطلاحات فولکلور در زبان فارسی بپردازم لازم است يك نکته دیگر را هم متذکر شوم و آن نکته از قرار زیر است: اکثر پژوهندگان ایرانی و فرنگی فولکلور چنین می‌پندارند که مواد فولکلوریک هر چه زودتر باید جمع‌آوری شود زیرا این مواد بمناسبت پیشرفت جوامع بشری بسوی صنعتی شدن و ترقی اقتصادی در معرض انهدام قرار دارد. این عقیده نادرست از آنجا ناشی می‌شود که بزعم این پژوهندگان فولکلور مختص به روستائیان یا عموماً مردمی است که دور از هیاهو و زندگی ماشینی شهری بسر می‌برند. حال آنکه چنانکه گذشت باورها و مجموعه دانستیهای مردم يك فرهنگ که فولکلور آن مردم نامیده می‌شود متعلق به همه مردم است (از فقیر و غنی و باسواد و بی‌سواد) و هیچ يك از اعضاء آن فرهنگ بخصوص به تنهایی مخزن فولکلور آن فرهنگ نیست. از آن گذشته همانطور که جوامع انسانی دائماً در حال تغییر و تحولند، مواد فولکلور این جوامع نیز چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی در حال تغییر و تبدیل است. بنابراین فولکلور جامعه‌ای که از يك نظام روستائی بسوی نظام شهری و صنعتی تغییر میابد نیز به‌مراه آن جامعه ساخت خود را از يك ساخت روستائی به يك ساخت شهری یا صنعتی تغییر می‌دهد. بدینسان اگر فولکلور روستائی آن جامعه از بین می‌رود فولکلور صنعتی همان جامعه و همان توده جای فولکلور روستائی از دست رفته را می‌گیرد. نهایت ساده لوحی است اگر فرض کنیم که فولکلور تنها متعلق به روستائیان یا قبایل و اقوام بدوی یا طبقات پائین اجتماع است. هر اجتماعی چه پیشرفته و چه عقب افتاده، و هر طبقه اجتماعی دارای فولکلور مخصوص و زنده خویش است. و نتیجه با در نظر گرفتن این واقعیت نمی‌توان فولکلور را ملك خاص جوامع یا طبقات روستائی دانست. برای مثال دو حکایت نقل می‌کنم. یکی از يك جامعه جهان سومى (ایران خودمان) و دیگری از يك جامعه صنعتی (ایالات متحده آمریکا).

۵- سید ابوالقاسم انجوی شیرازی. ۱۳۵۳. قصه‌های ایرانی. تهران: امیرکبیر. جلد دوم مقدمه. ص: دوازده. ناگفته نماند که اگر حکایت یا روایتی بدلیلی از بین رفت و از میان داستانهای شفاهی رایج محو شد آن حکایت دیگر جزء فولکلور زنده آن مردم به حساب نمی‌رود زیرا فولکلور باید زنده و رایج باشد. چنین حکایاتی به‌علم فولکلور بمعنای اخص کلمه مربوط نمی‌شود و بیشتر به تاریخ فولکلور یا زبان‌شناسی مربوط خواهد بود.

حکایت ایرانی

قزوینی را می‌بینند که کنار جوی آب نشسته و سخت مشغول شستشوی یک بچه گربه است. عابری به او می‌گوید: «آقا جان این بچه گربه را با شستن خواهی کشت». قزوینی جواب می‌دهد: «بی‌خود می‌گوئی این حیوان از شستن نخواهد مرد». عابر که می‌بیند حرف حساب به گوش قزوینی نمی‌رود سرش را زیر می‌اندازد و می‌رود پی کارش. بعد از ساعتی وقتی که در راه بازگشت از کنار همان جوی می‌گذشته است قزوینی را می‌بیند که نعش بچه گربه را جلویش گذاشته و مثل ابر بهار اشک می‌ریزد. عابر به او می‌گوید: «آقا جان من که بتو گفتم این گربه از شستن خواهد مرد چرا به شستشوی ادامه دادی؟» قزوینی جواب می‌دهد «نه بالام جان این گربه از شستن نمرد از چلانیدن (چلانیدن و فشار دادن) مرد». یعنی هنگامی که می‌خواسته است که گربه را با فشار دادن خشک کند گربه مرده است. اینجا سرو کار ما با شستشوی کنار جوی آب است در رهگذر عام که همه‌مان در ایران دیده‌ایم. ملخص حکایت هم آن است که چگونه کسی با حماقت خود حیوان دست‌آموزش را از بین می‌برد. چیزی شبیه به این حکایت فارسی در فولکلور شهری آمریکا هم وجود دارد. و آن حکایت از قرار زیر است:

حکایت آمریکائی

یک خانم مسن آمریکائی گربه‌ای داشته است که این گربه را خیلی دوست می‌داشته. یک روز که قرار بوده برایش مهمان بیاید گربه‌اش را با عجله می‌شوید و برای اینکه خشکش کند آنرا در «آون مایکروویو» قرار می‌دهد و آون را روشن می‌کند. اما همینکه پس از چند دقیقه می‌آید که گربه را از آون در آورد آنرا پخته می‌ابد. باید دانست که آون‌های مایکرو ویو (Microwave Ovens) نوعی آون مخصوص است که بوسیلهٔ تمرکز دادن امواج میکروویو روی غذا آنرا با سرعت زیادی می‌پزد. روایتی از این حکایت می‌گوید که خانم گربه‌اش را در یک آون معمولی گذاشت و دیر بسراغش رفت و گربه بتدریج در حرارت آون پخت.

به‌ساختمان این دو حکایت نگاه کنید. من نمی‌گویم که اینها بهم مربوطند، یا یکی از دیگری ناشی شده است. تنها حرف من اینست که این دو حکایت که مضامین متشابهی دارند یکی متعلق به یک جامعهٔ صنعتی است که از هر نظر درست نقطهٔ مقابل جامعه‌ای است که حکایت اول در آن یافت می‌شود. در حکایت ایرانی صاحب گربه کنار جوی آب گربه‌اش را می‌شوید و با فشار دست بقصد خشک کردن آنرا اشتباهاً از بین می‌برد. در حکایت دوم یک خانم شهری که آشپزخانه‌اش مجهز به پیشرفته‌ترین انواع اجاق برقی است حیوان دست‌آموز خود را باز بقصد خشک کردن اما این بار با آن وسایل پیشرفته از بین می‌برد.

هر دو حکایت تم (Theme) یا موتیف (Motif) یکسان از میان بردن حیوان را

باحقارت صاحبش بیان می‌کند. اما در یکی صحبت از «چلانیدن» است و در دیگری سخن از Microwave. اما هر دو حکایت جزئی شیرین از فولکلور تودهٔ مخصوص خود است. نظرم از بیان این دو حکایت بعنوان مثال آن بود که نشان دهم که به‌صرف اینکه جامعه‌ای از صورت روستائی به‌نظام شهری تغییر یابد نمی‌توان نگران‌شد که ای داد بیداد فرهنگ ملی از دست رفت و حکایات عوام بکلی مضمحل شد.

وقتی می‌گوئیم «فرهنگ عامه» یا «فرهنگ توده» یا «فرهنگ مردم» منظورمان نباید این باشد که الفاظ «عامه» «توده» و «مردم» در این سه اصطلاح مختص و منوط به طبقهٔ روستائیان یا اقوام غیر شهرنشین است. اهالی تهران هم فولکلور مخصوص بخودشان را دارند که ارزش و قدرش برای یک پژوهندهٔ فولکلور نباید کمتر از فولکلور مثلاً اپل بختیاری یا فالان ده دور افتاده باشد. هر کدام البته به‌جای خود محترم است و هر یک بخودی خود جزء مواد فولکلور ایران است. همین حرف را می‌توان دربارهٔ عقاید و خرافات طبقات مختلف شهری هم زد. بصراف اینکه یک طبقهٔ اجتماع از یک طبقهٔ دیگر اجتماع مرفه‌تر و ثروتمندتر است نمی‌توان گفت که طبقهٔ فقیرتر از نظر فولکلور از طبقهٔ مرفه‌تر غنی‌تر است. «مردم» یک لفظ عام است که شامل غنی و فقیر و شهری و روستائی می‌شود بنابراین آنهایی که دست‌برزانو می‌کوبند که ای وای فرهنگ عامهٔ ایرانیان با پیشرفت جامعهٔ ایران بسوی صنعت از دست رفت بی‌جهت نگرانند. فرهنگ عامهٔ ایرانی تا هنگامی که چیزی بنام قوم ایرانی موجود باشد، چه در ده و چه در شهر، چه در جامعهٔ عقب‌مانده و چه در یک کشور صنعتی طراز اول موجود خواهد بود و اضافهٔ بر آن دائماً هم در حال تغییر و تطور خواهد بود. این یک اصل کلی است که هیچ‌جا حرف و بحث و جدل هم ندارد.

اما یک ایراد عمده به‌آنچه که تا بحال نوشته‌ام وارد است و آن اینست که بگوئیم (یا بقول قدما ان قلت) همهٔ این حرفها درست اما بدیهی است که پیشرفت یک جامعهٔ مثلاً روستائی بسوی نظام شهرنشینی بافت جامعه را بطوری تغییر خواهد داد که طبقهٔ روستائیان از نظر تعداد نفوس تقلیل پیدا خواهد کرد. و کم‌کم وضع بگونه‌ای خواهد شد که روستائی و فرهنگ روستائی جای خود را به شهری و فرهنگ شهری خواهد داد. تحت چنین شرایطی روشن است که آن قصص و حکایات و ضرب‌المثل‌ها و بازیها و رسوم و چه و چها که مواد فرهنگ عامهٔ روستائی را تشکیل می‌داده است نیز به‌ورطهٔ فراموشی سپرده خواهد شد و از میان خواهد رفت.

با در نظر گرفتن چنین احتمالی آیا درست نیست اگر علاقمندان به فولکلور هر چه زودتر ب فکر جمع‌آوری این مواد بیافتند تا قبل از آنکه تغییرات و تحولات اجتماعی این مواد مهم و زیبای فرهنگی را به‌ورطهٔ فراموشی بیافکنند آنها را جمع‌آوری و حفظ نمایند؟ پاسخ به این سؤال البته مثبت است اما در عین حال باید در نظر داشت که علم فولکلور علمی است که با فرهنگ زندهٔ مردم سروکار دارد نه با آنچه که تغییرات درونی خود این فرهنگ (چه تحت تأثیر تمایلات داخلی و چه بسبب فعل و انفعالات خارجی) آنها را کنار گذاشته است. یک نفر عالم فولکلور حق ندارد که برای عامهٔ مردم تکلیف

معین کند که شما این حکایت یا آن حکایت یا این ضرب‌المثل یا فلان رسم را نگه‌دارید اما آن دیگری را که بوی تجدد غرب زدگی یا شهرگرانی میدهد کنار بگذارید. کار يك پژوهشگر فولکلور ایجاد تکلیف برای عامه یا ناس نیست. وظیفه او تنها بررسی و تحقیق دربارهٔ این مواد فرهنگی و شناساندن آنها به دیگر علاقمندان (اعم از دانشگاهی یا غیر دانشگاهی) است. این خود فرهنگ يك جامعه و تودهٔ آن جامعه است که تحت تأثیر ناموس تطور مواد فرهنگی خود را در طول قرون و اعصار بدلايل درونی جامعه تغییر و تبدیل دهد یا اصلاً بفراموشی سپارد.

اگر مثلاً خود جامعهٔ ایرانی (حالا به هر دلیل و علتی که هست) حکایت خاله سوسکه و آقا موشه را به‌جبه‌هایش یاد ندهد و این حکایت کم‌کم بکلی از اذهان محو شود آقا یا خانم فولکلوریست را چه رسد که کاسهٔ از آش داغ‌تر شود و فریاد و هوار بردارد که وا فرهنگ، وا ملینا، فلان قصه‌مان از دست شد. اگر هر يك از این حکایات به فراموشی سپرده شود آن حکایت دیگر مستقیماً موضوع علم فولکلور را تشکیل نمی‌دهد. تنها فایده‌اش آنست که مثلاً روایتی از این حکایت مرده در مطالعات تاریخی و مقایسه‌ای فولکلور یا زبان‌شناسی مورد توجه قرار گیرد. در واقع علت یا علل بفراموشی سپرده شدن فلان حکایت مرده در رابطه با مطالعهٔ ساخت فرهنگی جامعه بیشتر به‌موضوع و مطلب علم فولکلور مربوط می‌شود تا افسوس از بین رفتنش را خوردن.

تکرار می‌کنم که من بنده مخالفی با جمع‌آوری هرچه سریع‌تر فولکلور ملی کشورهایی که در حال تغییر سریع بصری برند ندارم، حرف من تنها اینست که اگر بطور تصادف کوتاهی شد و چند قصه یا ضرب‌المثل یا رسم روستائی پیش از گردآوری از دست رفت نباید عزا گرفت و به‌سوگ فرهنگ ملی نشست. این فرهنگ ملی چندین هزار سال است که در همین فلات ایران مشغول رشد و تکامل بوده و انشاءالله پس از خاک شدن همهٔ ما نفوس فانی علاقمند به فولکلور هم چندین هزار سال دیگر بحالت خلاق در نسل‌های بعد ادامه خواهد داشت. اگر فرهنگ روستائیان از دست رود چه‌بک، فرهنگ شهری باقی است و همین فرهنگ شهری هم فولکلور غنی و زیبایی دارد. اینک برگردیم برسر موضوع اصلی این مقاله.

اصطلاحات

لازمهٔ هر نوع تحقیق دربارهٔ مواد مربوط به فرهنگ عامه که در ایران جمع‌آوری شده است (اعم از آنچه که در آرشیو فولکلور ایران موجود است یا آنچه که تاکنون بچاپ رسیده است) آنست که اصطلاحات مخصوصی برای این فن در زبان فارسی وضع شود. چند شرط دربارهٔ نوع این اصطلاحات بنظر نگارنده می‌رسد که بعنوان پیشنهاد اینجا عنوان می‌شود:

يك: اصطلاحات باید تا حد مقدور کلماتی باشد که در ایران یا ممالک ایرانی زبان در بین مردم رایج است. عبارت دیگر بصرف آنکه مثلاً لفظ افسانه در ترجمان

البلاغهٔ رادیویانی در مقابل مثل عربی آورده شده است نمی‌توان و نباید برای امثال لفظ افسانه‌ها را انتخاب کرد زیرا فارسی زبانان درین دوره و زمانه به مثل «افسانه» نمی‌گویند. بعلاوه هیچ‌یک ازین کلمات نباید لفظ عجیب و غریب و مجهول النسبی مانند آنچه که زمانی فرهنگستان سرهم می‌کرد باشد. بعبارت دیگر این کلمات باید هم رایج باشد و هم تا حد مقدور قابل فهم عموم فارسی زبانان باسواد.

دو: هر یک ازین الفاظ باید در نوشته‌های علمی مربوط به فولکلور فقط و فقط بیهک معنی بکار رود تا مفهومی که مقصود لفظ است کاملاً مشخص بماند. مثلاً اگر لفظ «قصه» را برای نامیدن حکایات نوع الف و واژهٔ داستان را برای اشاره به حکایات نوع ب برمی‌گزینیم، تا حد مقدور سعی شود که در نوشته‌های مربوط به فولکلور این الفاظ بجای خود و به معنای دقیق خود بکار برود.^۷

سه: معادل‌های اروپائی (بین‌المللی) هر یک ازین الفاظ معین باشد زیرا فولکلور علمی است بین‌المللی و تا بحال تمام تئوری آن و تمام کارهای علمی و اساسی مربوط به آن در غرب صورت گرفته است. چون مادر ایران تازه قدم بر راه نهاده‌ایم باید الفاظ بین‌المللی که برای فن فولکلور مشخص شده و سالهاست که بکار می‌رود اساس و ملاک کارما قرار گیرد. البته این حرف بدان معنی نیست که هر چه غریبان گفته‌اند کورکورانه مورد اطاعت و تقلید قرار گیرد بلکه منظور نگارنده آن است که برای اصطلاحات فولکلور که بصورت بین‌المللی رایج است معادل‌های مشخص فارسی قرار داده شود تا در ترجمه و بررسی و نقد کارهای خارجی‌ان دچار سردرگمی و اشکال نشویم. برای مثال الفاظی مانند Märchen در انگلیسی، یا Folk-tale در آلمانی، یا Sagn را در سوئدی در نظر گرفته بپرسیم که در مقابل هر یک چه لغت فارسی باید قرار داد که اولاً بگوش ایرانی زبانان ناآشنا نباشد و ثانیاً معنی اصلی فارسی و وجه استعمالش به معنی کلمهٔ فرنگی نزدیک باشد. پس از وضع چنین معادل‌هایی لفظ فارسی را می‌توان بمرور بجای کلمهٔ فرنگی معادل آن در تحقیقات علمی بکار برد.

چهار: بعضی الفاظ فرنگی بطوری در دنیا رایج شده است که ترجمه کردن آنها یا معادل فارسی وضع کردن برایشان بنظر ضروری نمی‌آید. از میان این واژه‌ها لغات تلفن و تلویزیون و سینما و دکتر و آمبولانس و بانک را در زندگی روزمره و کلمات بیولوژی، فیزیولوژی، کامپیوتر، شیمی، فیزیک، و غیره را در زبان علم می‌توان بعنوان نمونه ذکر کرد. در علم فولکلور هم لفظ فولکلور همین خاصیت را دارد. چنانکه این لفظ نه تنها در سنتهٔ غربی، بلکه در زبانهای رایج در خاور میانه هم بهمان صورت اصلی

۶- نقل از آئینده. مهر ماه ۱۳۶۵. سال ۷ - ش ۷ - ص ۵۴۵

۷- باید توجه داشت که منظور نگارنده این نیست که مثلاً در روزنامه‌ها و مکالمات روزمره هم قصه و داستان یا هر لفظ رایج دیگری بمعنای مخصوص علمیش مورد استفاده قرار گیرد. زبان محاوره و روزنامه‌نویسی دیگر است و زبان یک رشتهٔ مخصوص و محدود علمی دیگر. بنظر نگارنده تنها در نوشته‌های علمی مربوط به فولکلور است که این الفاظ باید بمعنای مخصوص خود بکار برده‌شود.

غریبش مورد استعمال دارد^۸. بنابراین بنظر نگارنده لزومی برای ترجمهٔ این لغت و اصرار در بکار بردن معادل فارسی آن وجود ندارد. با در نظر گرفتن چهار شرط فوق پیشنهاد خود را دربارهٔ اصلاحات فارسی فولکلور بیان می‌کنم.

اصولاً چه حکایاتی که در افواه مردم شایع است و چه آنهایی که یک زمان صورت شفاهی داشته و بعدها کم‌کم بنوشته‌ها وارد شده است بدسه گروه کلی قابل تقسیم است^۹. گروه اول را به انگلیسی Myth می‌نامند^{۱۰}. این حکایات صفات زیر را دارا هستند.

۱- دربارهٔ وقایعی سخن میرانند که یا در دنیایی دیگر (آسمان، زیر زمین)، یا در زمین هنگامی که هنوز آفرینش صورت فعلی را به جهان نبخشیده بوده صورت گرفته است.

۲- شخصیت‌های اساسی و مرکزی (dramatis personae) این حکایات را

۸- مثلاً در ترکی این لفظ را Folklor نوشته و بهمان معنی رایجش در غرب بکار می‌برند. نك:

Tarhan Kitabevi. 1959. *Türkae - Ingilizce Büyük Lügat*. Ankara:

همچنین در فرهنگ ترکی - آلمانی هویزر لفظ فولکلور بصورت زیر تعریف شده است:

Folklor: (Von. engl. über Franz.); Volkskunde. F. Heuser. 1962.

Türkische - Deutsches Wörterbuch. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.

فرهنگ انگلیسی به عربی المورود این لفظ را بقرار زیر تعریف می‌کند:

الفولکلور: عادات شعب ما و تقالیده و حکایات و اقواله المأثوره المحفوظة شفهاً. نك: منیر العلیکی.

المورود. قاموس انکلیزی - عربی. قاهره

در عربی هم همین لفظ را بکار می‌برند. نك: به لفظ فولکلور در

Reuben Alcalay. 1959. *The Complete English-Hebrew Dictionary*.

Vol. I (A-L). Jerusalem: Massada Publishing Co.

ناگفته نماند که در تمام این السنهٔ رایج در خاورمیانه الفاظ ملی مخصوصی نیز مانند «فرهنگ

مردم» در فارسی برای بیان لفظ فولکلور وجود دارد که پابهای این اصطلاح بین‌المللی مورد استفادهٔ محققین این کشورها قرار می‌گیرد.

۹- تعاریفی که نگارنده درین مقاله عرضه کرده است نتیجهٔ تحقیقات انسان‌شناس و فولکلوریست

بزرگ آمریکائی William R. Bascom است. بسکم در سال ۱۹۶۵ برای اولین بار کوشید تا

این سه گروه از حکایات را از یکدیگر تفکیک کرده برای هر یک تعریفی که جنبهٔ علمی داشته باشد

بدهد.

نك:

William R. Bascom. 1965. "The Forms of Folklore: Prose Narratives,"

Journal of American Folklore January - March. Vol. 78. No.

307. pp. 3-20.

۱۰- درین مقاله نگارنده صورت انگلیسی این اصطلاحات را بکار برده است اما باید متذکر

شد که در زبانهای دیگر اروپائی هم این اصطلاحات با استثناءهای اندکی تقریباً بصورت رایجشان

در انگلیسی بکار می‌رود. مثلاً لغت Folklore در فرانسه و ایتالیائی. اما در آلمانی لفظ

Volkskunde بهمان معنای فولکلور پابهای لغت Folklore بکار برده می‌شود. واژهٔ Myth

هم همین حال را داراست.

خدا یا خدایانی تشکیل می‌دهند.

۳- این حکایات دربارهٔ آفرینش پدیده یا مخلوقی سخن میراند و نحوهٔ بوجود آمدن آن پدیده یا مخلوق را بیان می‌دارد.

۴- محتوی این حکایات معمولاً جنبهٔ مذهبی داشته و راوی محلی آنها را مقدس می‌شمارد و محتویاتشان را حقیقی می‌پندارد. بعلاوه این دسته حکایات بوسیلهٔ اعضای فرهنگی که این حکایات در آن فرهنگ رایجند بوجه ایمان مورد قبول قرار گرفته محتویات آنها جزء آموزش فرهنگی طفل به‌کودکان آموخته می‌شود.^{۱۱}

۵- وقوع حوادث دشروح درین حکایات یا در آغاز زمان یا پیش از خلقت زمان قلمداد می‌شود.

برای اشارهٔ به این دسته از حکایات نگارنده لفظ *اسطوره* را پیشنهاد می‌کند. بنا بر این مثلاً حکایت آفریده شده *آتنا Athena* الههٔ دانش را در اساطیر یونانی یا آفرینش کیومرث و گاو اولین را در اساطیر ایرانی، می‌توان *اسطورهٔ آتنا* و *اسطورهٔ کیومرث* نامید. اما بنا برین تعریف، اشاره به رستم یا دیگر پهلوانان شاهنامه بعنوان *پهلوانان اساطیری* جایز نیست زیرا نه رستم و نه هیچ‌یک از دیگر پهلوانان شاهنامه (شاهان پیشدادی) را جزء پهلوانان حساب نمی‌کنیم) در خلقت چیزی دست نداشته‌اند.^{۱۲} واژهٔ *اسطوره* برای نامیدن هر حکایتی در هر فرهنگ و میان هر مردمی می‌تواند بکار رود بشرط آنکه مطلب حکایت مربوطه با تعریفی که از *اسطوره* داده شد مطابقت داشته باشد. باید توجه داشت که واژهٔ *اسطوره* در استعمال روزمرهٔ خود ممکن است که معنی حکایات واهی یا بی‌اساس متعلق به‌جوامع بدوی را داشته باشد و برای اشاره به حکایات مقدس شایع در جامعهٔ ما مصطلح نباشد.

نگارنده معتقد است که این واژه بنا بر سابقهٔ استعمالش و آشنا بودن مردم با آن برای ترجمهٔ لغت *Myth* مناسب‌تر از دیگر لغات است. از آن گذشته استعمال عامیانهٔ آن کاری به استعمال علمی و خاصش ندارد. کما اینکه لغت *Myth* هم در زبان انگلیسی بسیاری از اوقات بمعنی دروغ و لاطائل و نادرست بکار برده می‌شود اما در نوشته‌های مربوط به علم فولکلور در کشور های انگلیسی زبان وقتی می‌گوئیم *Myth* منظورمان فقط حکایاتی است که دارای ۵ شرطی که در بالا متذکر شدم باشند.

مطالعهٔ این دسته از حکایات را *Mythology* می‌خوانند که در مقابل آن می‌توان اصطلاح *علم اساطیر* یا *اسطوره‌شناسی* را بکار برد.

۱۱- این روزها در بسیاری از جوامع بعضی ازین حکایات سنتی که روزی مورد قبول بوده و محتوای آنها بوجه ایمان مورد قبول اعضای آن فرهنگ بوده است جنبهٔ مذهبی خود را از دست داده است. بنا بر این در بعضی از جوامع حکایاتی که زمانی کیفیت *Myth* یا *اسطوره* داشته است اکنون برای همهٔ اعضای آن فرهنگ جنبهٔ مذهبی خود را حفظ نکرده است. پس ایمان به محتوی این حکایات برای بعضی از اهل هر فرهنگ صادق است و دربارهٔ عده‌ای دیگر صدق نمی‌کند.

۱۲- در خود شاهنامه تنها می‌توان از شاهان اساطیری مانند طهمورث و جمشید و غیره نام برد که در آفرینش آتش یا طبقات اجتماعی و بعضی از فنون دست داشته‌اند.

گروه دوم

دسته‌ای دیگر از حکایات عامیانه موجودند که بزبان انگلیسی Legend نامیده می‌شوند. اینها هم صفاتی مخصوص به‌خود دارند که بدانها اشاره می‌کنم:

- ۱- این حکایات دربارهٔ وقایعی است که در همین جهان صورت گرفته است.
- ۲- شخصیت‌های اصلی این گروه حکایات را آدهیان تشکیل می‌دهند.^{۱۳}
- ۳- مطالب این حکایات نوعی تاریخ شفاهی تلقی می‌شود و معمولاً دربارهٔ مهاجرت‌های قومی، جنگ‌ها، پیروزی‌ها، اعمال پهلوانان، پادشاهان یا رهبران باستانی، وجه تسمیهٔ جاها، سرکار آمدن سلسله‌ها، گنج‌های مخفی، ارواح، اجنه، یا سیرهٔ مقدسین و درویش است.

۴- محتوای بعضی ازین حکایات از نظر ناقل مقدس است (مثلاً حکایات شایع در بین متصوفه که دربارهٔ اولیاء این قوم است)، در حالیکه محتوای بعضی دیگر ازین حکایات هیچ‌گونه جنبهٔ احترام مذهبی ندارد.

۵- زمان اتفاق افتادن مطالب این حکایات گذشتهٔ تاریخی بشمار می‌رود. این زمان معمولاً مشخص است. مثلاً می‌گوئیم در زمان شاه عباس، یا در زمان انوشیروان، یا در دوران سلطنت سلطان محمود و غیر ذلك. باید در نظر داشت که لازم نیست که شاهی که دوران حکم فرمائی او زمینهٔ حوادث واقعه در این گروه حکایات را تشکیل می‌دهد حتماً يك سلطان واقعی بمعنی امروزی کلمه باشد. مثلاً هستند حکایاتی که

۱۳- گاهی به حکایاتی ازین دسته برمیخوریم که يك یا چند شخصیت داستانی آنها را موجوداتی غیر از آدمی‌زاد تشکیل می‌دهد. مثلاً در داستان زال در شاهنامه سیمرغ چنین وضعی دارد. باید توجه کرد که درین‌گونه داستانها معمولاً یا آن شخصیت غیر انسانی در حکایت نقش مرکزی ندارد (کما اینکه داستان زال دربارهٔ زال است نه دربارهٔ سیمرغ) یا اینکه متن داستان به آن موجود چندان خصائص انسانی میدهد که آن موجود جنبهٔ حیوانی خود را از دست می‌دهد و حداقل از نظر گوینده و شنوندهٔ داستان شخصیتی کاملاً انسانی پیدا می‌کند. مثلاً همان سیمرغ در داستان زال نسبت به او سمت مادری می‌یابد و خواننده یا شنوندهٔ داستان او را موجودی انسانی و مؤنث تلقی می‌کند:

چنین گفت سیمرغ با پور سام که ای دیده رنج نشیم و کتام
ترا پرورنده یکی دایه ام همت دایه هم نیک سرمایه‌ام

(ش. بروخیم. ج ۱ - ص ۱۳۸ - ابیات:

۱۶۳ - ۱۶۴)

نسخه بدل مصراع دوم بیت ۱۶۴ بصورت «همت مام و هم نیک سرمایه‌ام» آمده است. در حقیقت متن شاهنامه بغیر از چند بیت اصلاً صحبتی دربارهٔ مادر زال بمیان نیاورده است. جالب اینست که جنبهٔ انسانی سیمرغ تا بدانجا گسترش یافته که در برخی از فرهنگ‌ها سیمرغ را نام زاهدی دانسته‌اند که زال در خدمت او حکمت آموخت (نک: آندراج تحت واژهٔ سیمرغ). در ادبیات پیش از اسلام ایران از Saéna هم بمعنی سیمرغ و هم بمعنی يك خاندان انسانی سخن رفته است. نک:

Ch. Bartholomae. 1961. *Altiranisches Wörterbuch*. Berlin: Walter de Gruyter.

حوادثشان درهنگام پادشاهی منوچهر یا افراسیاب یادبگرشاهان داستانی شاهنامه صورت می گیرد. این پادشاهان درزمانی که این حکایات بوجود آمده بودند شاهانی واقعی پنداشته می شدند، کمااینکه در کتب تاریخی گذشته مانند آثار طبری و یعقوبی و بلذری و غیره این شاهان بعنوان حکم فرمایانی حقیقی ذکر شده اند و حتی هنوزهم درمیان عامه مردم جمشید یا کیومرث و دیگران پادشاهانی حقیقی تصور می شوند.

برای نامیدن این گروه حکایات یعنی Legends نگارنده لفظ داستان را پیشنهاد می کند^{۱۳}. بنابر تعریف فوق درمیان داستانهای ایرانی میتوان از داستان رستم و سهراب، محمود و ایاز، حسین کرد شبستری، حافظ و ملامگس، و حسین منصور حلاج نام برد.

گروه سوم

حکایات عامیانه را به انگلیسی Folk tale می نامند. خصوصیات این گروه بقرار زیر است:

- ۱- این حکایات درجهانی کمابیش مانند دنیائی که ما می شناسیم صورت می گیرد. اما ماهیت واقعی و ساخت این جهان نیز نامشخص است.
- ۲- قهرمانان این حکایات مطلقاً جنبه خیالی داشته هیچ نوع حقیقت تاریخی ندارند. شخصیت های اساسی آنها می توانند آدمی زاد یا غیر آدمی زاد (حیوان، غول، دیو، و غیره) باشند.
- ۳- مطالب این حکایات صرفاً برای سرگرمی گفته می شود و حتی اگر بعضی از آنها جنبه اندرزی هم داشته باشند هدف اصلی از نقل آنها سرگرمی است نه چیز دیگری.
- ۴- هیچ یک از این حکایات برای گوینده یا شنونده جنبه مذهبی یا حقیقی ندارند. هم شنوندگان و هم گویندگان آنها می دانند که محتویات این حکایات مطلقاً خیالی و غیر واقعیست.

۵- این گونه حکایات مطلقاً با زمان معینی سروکار نداشته در واقع ساختمان آنها کاری به تعیین زمان وقوع حوادثشان ندارد. مثلاً در فارسی می گوئیم «یکی بود و یکی نبود»، یا در انگلیسی "Once upon a time"، در آلمانی "Es war einwal" در فرانسه "Il était une fois" در ایتالیائی "C'era una volta"، و در عربی «کان و ماکان» و مانند اینها.

برای اشاره به این گروه از حکایات لفظ افسانه را در فارسی پیشنهاد می کنیم. البته افسانه ها را می توان برحسب ماهیت قهرمانان یا شخصیت های اساسیشان به چندین دسته تقسیم کرد و برای هر یک هم نامی در نظر گرفت. مثلاً می توان افسانه هایی را که در آنها

۱۴- گویا لفظ دیسان در زبان دیلمی هم با معنی نزدیک بدانچه که شرح داده شد بکار می رود. یعنی دیسان را حکایتی درباره افراد و اشخاص روزگاران گذشته می دانند. اگر دیسان دیلمی از نظر زبان شناسی با داستان فارسی رابطه قطعی داشته باشد این خود نشان می دهد که این واژه با معنی نزدیک به آنچه که گفته شد متداول است. نک:

از پریان و اجنه و شیاطین و دیگر موجودات مابعدالطبیعی و سحر و جادو بسیار سخن رفته است قصه نامید و بدیگر انواع این افسانه‌ها (مثل افسانه‌هایی که درباره حیوانات هستند) هم نامی درخور ایشان داد. این تقسیم بندی بنظر نگارنده ثانوی است و نحوه و اصطلاحات آن می‌تواند بعدها مورد بحث و تبادل نظر قرار گیرد. ناگفته نماند که هنوز حتی در ممالک غربی هم اصطلاحات دقیقی برای نامیدن این گروه‌های کوچکتر و ثانوی وضع نشده است^{۱۵}.

در سرتاسر این مقاله نگارنده لفظ حکایت را در مقابل اصطلاح انگلیسی Prose Narrative یا Tale که هر سه گروه فوق را شامل می‌گردد بکار برده است. پس مطابق این تعریفات و براساس آنچه که پرفسور بسکم Bascom برای طبقه بندی حکایات فولکلوریک پیشنهاد کرده است می‌توان جدول زیر را برای گروه بندی حکایات ایرانی ترتیب داد^{۱۶}.

انواع سه گانه حکایات

نوع	به اعتقاد گوینده	زمان وقوع	مکان وقوع	جنبه فرهنگی	شخصیت‌های عمده
اسطوره	حقیقی است	آغاز زمان یا گذشته بسیار دور	جهانی دیگر یا این جهان قبل از صورت فعلی آن	مقدس و محترم	خدایان و غیر آدمیزاد
داستان	حقیقی است	گذشته یا عهد مشخص	جهان فعلی	بعضاً مقدس	آدمیان
افسانه	حقیقی نیست	نامشخص	نامشخص	غیر مقدس	آدمی یا غیر آدمی

واضح است که هر حکایتی در مناطق مختلف یا حتی در منطقه واحدی از زبان ناقلان مختلف بصور گوناگون و با تغییرات کم یا زیادی نقل می‌شود. برای اشاره به هر یک از این صور گوناگون یک حکایت واحد خوب است لفظ *روایت* (در مقابل واژه غربی Version) که مدنهادت که در نوشته‌های گردآوران فرهنگ عامه ایرانی بکار برده می‌شود استعمال گردد. گوینده هر حکایت را می‌توان *راوی* (در مقابل

۱۵- یکی از دانشمندان غربی که کوشیده است تا پیشنهاداتی برای طبقه بندی افسانه‌ها عنوان کند فن سایدوی سوئدی است. نک:

Wilhel von Sydow. 1948. "Kategorien der Prosa - Volksdichtung." Selected Papers On Folwlore. Copenhagen: Rosenkilde and Bagger pp. 60-88.

۱۶- قس:

William R. Bascom. 1965. "The Forms of Folklore: Prose Narratives," Journal of American Folklore. January - March. Vol. 78 No. 307 p: 6.

Narrator (انگلیسی) نامید. دسته خاصی از راویان که نقل حکایات حرفه آنان است را هم می‌توان با لفظ **نقال** مشخص کرد. لازم توضیح نیست که طبق این طبقه‌بندی همه نقالان راوی هستند اما هر راوی **نقال** نیست. پیداست که این اصطلاحات همه در نوشته‌های فارسی کاملاً شایع است.

پیش از آنکه سخن خود را درین زمینه به پایان برم لازم می‌دانم که تاریخچه‌ای از اصطلاح فولکلور بدست دهم. لفظ فولکلور (folklore) در سال ۱۸۴۶ بوسیله یکی از فضلالی انگلیسی بنام William Thoms وضع و پیشنهاد شد.

تامس در مقاله‌ای که برای مجله آتناوم (Athenaeum) تحت نام مستعار آمبروز مرتون (Ambrose Merton) نوشت پیشنهاد کرد که بجای لغات و الفاظ مختلفی که برای نامیدن فرهنگ مردم بکار می‌رود لفظ فولکلور که واژه‌ایست مرکب از folk بمعنی مردم یا ناس و لور بمعنی دانستیها و اعتقادات بکار برده شود. دیری از پیشنهاد تامس نگذشت که اصطلاح فولکلور مورد قبول اهل فن در انگلستان و اروپا واقع شده در نوشته‌ها بکار گرفته شد. ناگفته نماند که ویلیام تامس به هیچ عنوان بانی علم فولکلور نیست زیرا سالها پیش از چاپ مقاله او کتب متعدد و مهمی درباره فرهنگ مردم نوشته شده بود. مثلا برادران گریم (Grimm) که از زبان‌شناسان بنام آلمانی بودند مجموعه داستانهای عامیانه جمع آوری شده‌شان را در سال ۱۸۱۲ در آلمان منتشر ساختند. حتی در انگلستان یعنی کشور خود تامس هم شخصی بنام هنری بورن Henry Bourne در سال ۱۷۲۵ کتابی تحت عنوان *Antiquitates Vulgares; On the Antiquities of the Common People*. درباره معتقدات عامه انتشار داده بود. نمونه‌های بسیاری از کتب نوشته شده درباره علم فولکلور را میتوان ذکر کرد که همه به دورانی پیش از زمان انتشار مقاله تامس متعلقند. پس اهمیت تامس در آنست که او اصطلاح فولکلور را برای نخستین بار وضع کرد نه علم فولکلور را.

اولین کتابی که لغت فولکلور را در نام خود بکار برد در سال ۱۸۵۱ (یعنی فقط پنج سال پس از پیشنهاد تامس) تحت عنوان

The Dialect and Folklore of Northamptonshire

(لهجه و فولکلور همپتون شایر شمالی) در لندن منتشر گردید. نویسنده این کتاب توماس

۱۷- این نامه در مجله The Athenaeum شماره ۹۸۲ بتاريخ ۲۲ اوت ۱۸۴۶ در صفحات ۸۶۳-۸۶۲ بچاپ رسیده است. برای اطلاعات بیشتر درباره تامس نگاه کنید به:

Duncan Emrich. 1946. "Folklore: William John Thoms," *California Folklore Quarterly*, Vol. 5. pp: 355-374.

استرنبرگ Thomas Sternberg نام داشت ۱۸.

در ایران اکثر کسانی که با علم فولکلور سرو کار دارند اصطلاح فولکلور را به «فرهنگ عامه» ترجمه می‌نمایند. خود نگارنده هم این اصطلاح را همپای با اصطلاح «فرهنگ مردم» در همین مقاله بکار برده است. اما بنظر می‌رسد که استفاده از اصطلاح «فرهنگ مردم» مناسب‌تر از بکار بردن «فرهنگ عامه» باشد زیرا عامه و عوام در مقابل خاصه و خواص در فارسی معنای خاصی دارد بیک طبقه مشخص از نفوس ایرانی اشاره می‌کند. درحالی‌که واژه مردم عام‌تر و کلی‌تر بوده همه نفوس ایرانی را اعم از غنی و فقیر و پاسواد و بی‌سواد دربر می‌گیرد.

چنانکه در ابتدای مقاله متذکر شدم فرهنگ یک جامعه متعلق به همه اعضای آن جامعه است شاید بهتر باشد که واژه مردم را که در واژه عامه کلی‌تر است در ترجمه Folklore بکار برد و اگر لزومی در ترجمه این اصطلاح به فارسی هست آنرا بصورت «فرهنگ مردم» ترجمه کرد نه «فرهنگ عامه». این پیشنهاد اخیر چندان اهمیت زیادی ندارد و صرفاً استفتاء را بیان کردم. نگارنده امیدوار است که این مقاله مختصر نظر اساتید فن را در کشورمان به این مسأله جلب کرده باب بحث و تبادل نظر را بگشاید. در خاتمه لازم می‌دانم که از آقایان دکتر علی اکبر شهابی، دکتر جلال متینی، دکتر فریدون بدره‌ای، دکتر حامد الگار و دکتر حسن جوادی که مسوده اول این مقاله را خوانده و به نگارنده راهنمایی‌های ارزنده‌ای نموده‌اند تشکر کنم.

۱۸- نگاه کنید به:

Richard M. Dorson. 1965. "The Eclipse of Solar Mythology," "The Study of Folklore. edited by Alan Dundes. New Jersey: Prentice Hall. p: 59.

نام عالمگیر

ای تو اندر تجربت از چرخ گردود پیرتر
نامشان در صفحه‌ی تاریخ باید دیرتر؟
زان دو بنگر تاکه را شد نام عالمگیرتر؟

گفت با پیر خردمندی جوانی نامجوی
صاحبان قدرت و ارباب دانش تاکدام
گفت سعدی بوده با سعدین زنگی همزمان

افسانه ناپایدار

که زود از یاد باران محو گردد
به دور روزگاران محو گردد
ز برف و باد و باران محو گردد!

من آن افسانه‌ی ناپایدارم
بدانسان هستی و نام و نشانم
که نام کنده بر لوح مزاری

جلال بقائی نائینی